

چرا آلمان و ایتالیا

مخالف مستعمره ساختن مراکش و تونس توسط فرانسه بودند؟

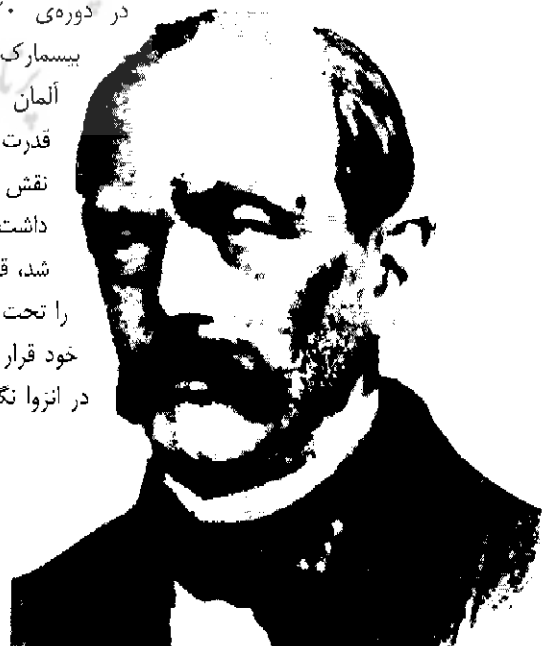
فاطمه معصومی
دبیر تاریخ - شبستر

از سقوط وی در سال ۱۸۹۰، چرخش‌های اساسی در سیاست خارجی آلمان آغاز شد و موجب تحولات عمیقی در سیاست بین‌المللی گردید [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۶۸] و نهایتاً اروپا را به دو جبهه‌ی متخاصم سیاسی و نظامی، یعنی «اتحاد» و «اتفاق» مثلث تقسیم کرد. بحران‌های لاینحل، مسابقه‌ی تسلیحاتی و تضاد منافع آلمان و انگلیس، اروپا را قدمه قدم به جنگی همگانی نزدیک کرد.

در کنار مسائل دیپلماتیک و روابط بین دولت‌ها، تحولات عمیقی نیز در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و صنعتی صورت گرفتند که می‌توان از آن‌ها به‌عنوان عواملی مهم در تحولات تاریخی نام برد. صنعت و اقتصاد کشورهای اروپایی وارد مرحله‌ی تازه‌ای شد و به توسعه‌ی ارتباطات بین آن‌ها کمک کرد. روابط اروپا یا سایر نقاط جهان نیز وارد مرحله‌ی تازه‌ای از سلطه‌گری شد. استعمار به‌طور منظم گسترش یافت و همراه با آن، تصرف سرزمین‌های بی‌صاحب در آفریقا و آسیا، باعث رقابت‌های شدید بین پنج کشور اروپایی شد که در نتیجه‌ی آن، میدان جدال به خارج از قاره‌ی اروپا نیز گسترش یافت. همین عامل خود سبب تحولی

اوضاع کلی بین‌المللی از ۱۸۷۰ تا آغاز جنگ جهانی اول از سال ۱۸۷۰ تا شروع جنگ جهانی اول سراغاز یک دوره‌ی نسبتاً جدید محسوب می‌شود. بسیاری از تحولاتی که از سال‌ها قبل شروع شده بودند، در این دوره به‌ظهور رسید. سیاست این دوره‌ی اروپا عمدتاً تحت تأثیر اقتدار بیسمارک و تغییرات ناشی از سقوط وی قرار دارد. در دوره‌ی ۲۰ساله‌ی صدارت

بیسمارک، سیاست خارجی آلمان به‌عنوان یک قدرت بزرگ در اروپا نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. بیسمارک موفق شد، قدرت‌های اروپایی را تحت تأثیر ابتکار عمل خود قرار دهد و فرانسه را در انزوا نگه دارد. ولی پس



بیسمارک

در روابط بین‌المللی شد و به گسترش حوزه‌ی روابط بین‌المللی انجامید. به‌طور کلی باید این دوره را پیش‌درآمد وقایع قرن بیستم به حساب آورد؛ زیرا ریشه‌ی بسیاری از بحران‌های موجود در این دوره شکل گرفت [همان، ص ۶۸۶].

تفوق آلمان بر اروپا

افتخار پیروزی بر اتریش (۱۸۶۶) و بر فرانسه (۱۸۷۱)، ایجاد وحدت ملی و بنیه‌ی قوی اقتصادی، عوامل قدرت امپراتوری آلمان را بین سال‌های ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ تشکیل می‌دهند. تمامی این امتیازات در کف بیسمارک قرار می‌گیرد تا با استفاده از ضعف سایر قدرت‌ها، خصوصاً فرانسه، به مدت ۲۰ سال اروپا را تحت سیطره‌ی خود قرار دهد.^۱

همین‌که آلمانی‌ها به انقلاب صنعتی رسیدند، تولیدات صنعتی، امور مالی، کشتی‌رانی و جمعیت آلمان به نحو بارزی افزایش یافت. در امر تهیه‌ی فولاد در ۱۸۶۵، آلمان از فرانسه عقب‌تر بود، ولی در سال ۱۹۰۰ از دو کشور فرانسه و انگلیس، روی هم رفته، بیشتر فولاد تهیه می‌کرد. آلمانی‌ها معتقد بودند که نیازمند و مستحق آن هستند که به قول خودشان «جایی زیر آفتاب» داشته باشند. غرضشان از این گفته به‌طور مبهم این بود که تفوقی کسب کنند. انگلیس و فرانسه که از قرن ۱۷ پیشوایان اروپای نوین بودند، هیچ کدام از صمیم قلب در این آرمان‌ها با آلمان سهم نبودند. «آلزاس ولرن» که در سال ۱۸۷۱ به خاک آلمان ملحق شده بود، برای فرانسه حکم عقده‌ی مزمنی را داشت. انگلیسی‌ها به مرور زمان متوجه شدند که تجار آلمانی در بازارهای خارجی آن‌ها رخنه کرده‌اند و اجناس خود را به قیمتی نازل‌تر و زیرکانه می‌فروشدند [پالم، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۷۲]. بعد از جنگ ۷۱-۱۸۷۰ پروس و فرانسه، به‌نظر نمی‌رسید که بیسمارک سودای فتوحاتی دیگر را در سر پیوراند. از نظر او، مردم آلمان وحدت خود را بازیافته بودند و کشور به مرزهای طبیعی خود رسیده بود [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۷۰]. ترس بیسمارک از آن بود که مبادا در اثنا ی یک جنگ دیگر اروپایی، امپراتوری جدید آلمان قطعه‌قطعه شود. لذا تا سال ۱۸۹۰ که معزول شد، سیاست وی حفظ صلح اروپا بود [پالم، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۷۲] و همین زمان بود که دیپلماسی، جای جنگ را در سیاست خارجی آلمان گرفت [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۷۰].

اتحاد مثلث

بعد از این‌که بیسمارک سعی خود را به حفظ وضع موجود در اروپا معطوف کرد، طرح اتحادی بین آلمان، اتریش و روسیه را ریخت که به سیستم اول بیسمارک مشهور است [پیشین]. هرچند که برخورد منافع اتریش و روسیه در بالکان، تجدید اتحادیه‌ی امپراتور را غیرممکن می‌کرد، اما بیسمارک با روسیه قرارداد محرمانه‌ای به سال ۱۸۸۷ منعقد کرد [لیتل



فیلد، ۱۳۶۶: ۱۸۷]. این قرارداد محرمانه به عنوان «بیمه‌ی مجدد» مشهور بود. [پالم، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۷۳] طبق این قرارداد، بیسمارک منافع اتریش را در بالکان به روسیه واگذار کرد و در مقابل روسیه متعهد شد که در جنگ بین آلمان و فرانسه، به فرانسه کمکی نکند. اما بعد از ساقط شدن بیسمارک، در زمان صدراعظم جدید **کاپریو**، این پیمان از درجه‌ی اعتبار ساقط شد. [لیتل فیلد، ۱۳۶۶: ۱۸۷]. در واقع دلیل اصلی این بود که در سال ۱۸۷۸، جنگی بین روسیه و عثمانی در گرفت که موجب تیرگی روابط اتریش و روسیه شد که در بالکان منافع مشترک داشتند، شد [دولاندلن، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۴۵] بعد از اعلام آتش بس از طرف عثمانی، معاهده‌ی سن استفانو بسته شد که تماماً به نفع روسیه بود. این موضوع باعث اعتراض دول اروپایی، خصوصاً انگلیس و فرانسه شد. آن‌ها کوشیدند تزار را تحت فشار بگذارند و وی را به قبول تشکیل کنگره‌ای برای تغییر مفاد «سن استفانو» وادار کنند [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۷۱-۷۷]. به این ترتیب کنگره برلین برای حل این مشکل در برلین تشکیل یافت [دولاندلن، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۴۵]. آلمان بعد از روسیه با اتریش - مجارستان به سال ۱۸۷۹ عهدنامه‌ی نظامی بست [پالم، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۷۲]. ایتالیا هم که از تحت الحمايه شدن تونس به وسیله‌ی فرانسه به خشم آمده بود، به اتریش و آلمان پیوست و با این اقدام، اتحاد سه‌گانه‌ای به‌وجود آمد [دولاندلن، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۴۵]. در واقع بعد از این که کریسیپی، هوادار اتحاد سه‌گانه، در ۱۸۸۷ قدرت را به دست گرفت، مناسبات و روابط ایتالیا و فرانسه بدتر شد [مازوبه و سوشال، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۳۰].

اتحاد دوگانه

فرانسه که در نتیجه‌ی سیاست بیسمارک بعد از جنگ ۱۸۷۱، مدت ۲۰ سال تنها و مجزا مانده بود، مشتاق اتحاد با هر کشور مقتدری بود که بتواند در باز یافتن موقعیت از دست رفته‌اش به او کمک کند. روس‌ها از این که آلمانی‌ها حاضر نشده بودند معاهده‌ی سال ۱۸۸۷ را تجدید کنند، خشمگین شده بودند و بیش از پیش محتاج به استقرای از فرانسه برای انجام اصلاحات داخلی کشور خود بودند [لیتل فیلد، ۱۳۶۶: ۱۸۷]. در نتیجه فرانسوی‌ها که خود را با اتحاد ثلاثه مواجه می‌دیدند، در اسرع وقت با روسیه متحد شدند و اتحاد دوگانه تشکیل شد [پالمر، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۷۳]. این اتحاد در سال ۱۸۹۱ بسته و در سال ۱۸۹۴ آشکار شد [لیتل فیلد، ۱۳۶۶: ۱۸۸].

اتحاد دوگانه در سال‌های بعد تأیید و تقویت شد و فرانسه از ترس تنها روبه‌رو شدن با آلمان‌هایی یافت و توانست سیاستی تهاجمی پیش بگیرد [همان، ص ۱۸۸].

تفاهم دوستانه و اتفاق مثلث

بعد از تشکیل اتحاد مثلث و دوگانه، اروپا به دو جبهه‌ی متخاصم تبدیل شد. [دولاندن، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۴۶]. بریتانیای کبیر به کناره‌گیری از سیستم اتحاد ادامه داد و مدتی سیاست انزوا را تعقیب کرد؛ چون روابطش با تمام کشورهای اروپایی برخوردار داشت.^۲

آلمانی‌ها اصرار داشتند که برای حفظ تجارت خارجی و نگهداری از مستملکات و برای «مقاصد کلی عظمت خود» به نیروی دریایی محتاج هستند. انگلیسی‌ها مدعی بودند که چون جزیره‌ی آن‌ها صنعتی و پرجمعیت است و حتی برای خوراک خود به واردات احتیاج دارد، به هر قیمتی که شده است، باید هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ بر دریاها تسلط داشته باشند و همین مورد اختلاف آلمان و انگلیس بود که باعث شد، انگلیس به نیروی دومی متمایل شود [پالمر، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۷۵]. آلمان هم درصدد ایجاد یک نیروی دریایی بزرگ بود و از آن‌جا که بزرگ‌ترین نیروی زمینی اروپا را نیز داشت، به رویارویی با این مسئله پرداخت. از سال ۱۹۰۳، برنامه‌ی تسلیحاتی انگلیس در رابطه با نیروی دریایی گسترش یافت و به این ترتیب، رقابت دو قدرت آن‌ها را از نزدیک شدن به یکدیگر بر حذر داشت [لیدز، ۱۳۶۸: ۳۴]. اکنون بریتانیا به خاطر رشد سریع ناوگان آلمان و امکان هرچند ناچیز جنگ، آرزومند توافق با فرانسه بود [مازایه و سوشال، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۳۵].

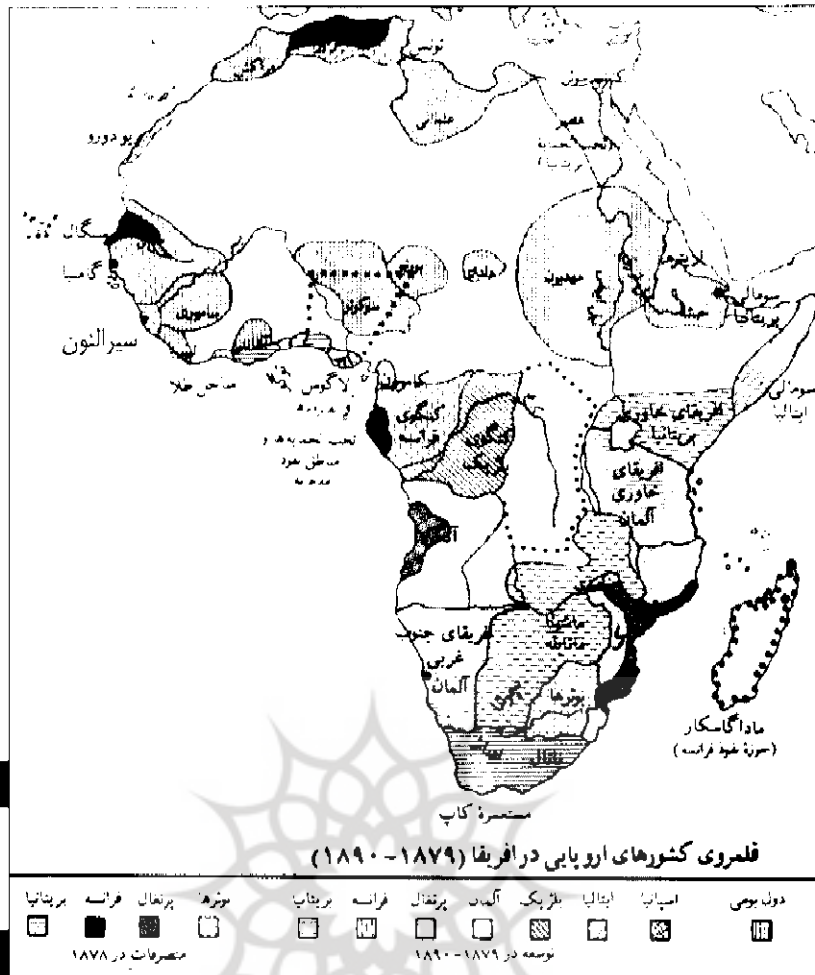
به این ترتیب، دو کشور فرانسه و انگلیس که صدها سال با هم خصومت داشتند، متحد شدند؛ هرچند هدف‌های جاه‌طلبانه انگلیس و فرانسه، در آفریقا، به قدری با یکدیگر متضاد بود که اتحاد آن‌ها غیرممکن به نظر می‌رسید. فرانسوی‌ها خواب یک امپراتوری آفریقایی را می‌دیدند که وسعت آن از آتلانتیک تا دریای سرخ بود و انگلیسی‌ها در نظر داشتند، خط آهن بین کاپ تا قاهره را بکشند و نظارت خود را در مصر تا وادی نیل علیا توسعه دهند.

مهم‌ترین عوامل تفاهم انگلیس و فرانسه عبارت بودند از: عدم موفقیت

انگلیسی‌ها در نزدیک شدن به آلمان در سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۰، تصمیم آلمان به اجرای برنامه‌ی ایجاد نیروی دریایی، تغییر نظر دولت فرانسه نسبت به بریتانیا پس از انتخابات در سال ۱۹۰۲ و سیاست ماهرانه‌ی **پل کامبون**، سفیر فرانسه در بریتانیا و سرانجام تصمیم فرانسوی‌ها برای تسلط بر مراکش که بدون کمک انگلیسی‌ها نمی‌توانستند به مقصود برسند. انگلیس هم که تنها مانده بود و از بلند پروازی‌های آلمان و توسعه‌ی نیروی دریایی و مستعمرات آن در هراس بود، در آغاز کار موافقت‌هایی در مورد مصر و مراکش با فرانسه کرد؛ به امید آن که با این اقدامات، موازنه‌ی کشورهای اروپایی مجدداً برقرار شود [دولاندن، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۴۶]. به موجب این توافق‌نامه، در سال ۱۹۰۴ انگلیس و فرانسه موافقت کردند که انگلیس دست فرانسه را در مراکش باز و آزاد بگذارد و در مقابل، فرانسه هم اشغال و تسلط بریتانیا در مصر را به رسمیت شناخت. [نهر، ۱۳۴۶، ج ۲: ۱۱۳۲]. از سوی دیگر، برای عدم تجاوز به جبل طارق تضمین‌های تازه‌ای داد. در واقع به عنوان شرط اعاده‌ی مراکش به امپراتوری فرانسه موافقت کرد که خط ساحلی مراکش مقابل جبل طارق به اسپانیا واگذار شود و سه قدرت بزرگ، حق تقویت استحکامات خود را در آن‌جا نداشته باشند [تیلر، ۱۳۷۰: ۱۸۰]. این قرارداد گرچه صورت اتحاد نداشت، اما از این نظر که به رقابت‌های بین انگلیس و فرانسه خاتمه داد و ضربه‌ی مهمی به اتحاد مثلث وارد کرد، اهمیت فراوان داشت [لیتل فیلد، ۱۳۶۶: ۱۹۰-۱۸۹].

الگوی اصلی تقسیم آفریقا

در سال ۱۸۸۴ و به هنگام برگزاری کنفرانس برلن، کشورهای اروپایی پذیرفتند که حاکمیت یک قدرت بر مستعمرات، هنگامی به رسمیت شناخته خواهد شد که آن قدرت به شکل مؤثری سلطه‌ی خود را بر مستعمرات پایدار و پابرجا سازد [لیدز، ۱۳۶۸: ۳۴]. این کنفرانس شرایط تقسیم آفریقا را به نحوی تعیین کرد که سهم استعمارگران رعایت شود [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۹۲]. بعد از این که روسیه به عثمانی حمله و بعضی مناطق را تصرف کرد، معاهده‌ی «سن استفانو» بین آن‌ها بسته شد که در پی اعتراض دول دیگر، کنگره‌ی برلن تشکیل شد و بسیاری از مفاد قرارداد سن استفانو تغییر کرد [همان، ص ۷۷-۷۶]. در این کنگره کشورهای اروپایی بر سر قواعد اساسی تقسیم آفریقا چنین توافق کردند: «آن‌ها که زودتر بیایند، باید زودتر بهره‌مند شوند.» هر قدرتی که یک سرزمین آفریقایی را تصرف می‌کرد و کشورهای دیگر را در جریان آن قرار می‌داد، به‌عنوان صاحب متصرفات شناخته می‌شد [گاف، ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۲]. در این کنگره، برای بسط اراضی در آفریقا، قواعدی وضع شده بود؛ به این صورت که: اگر دولت اروپایی در ساحل مستملک‌های داشت، در تصرف اراضی داخلی آفریقا بر سایرین ارجح بود. تصرف نباید صرفاً روی کاغذ انجام بگیرد و به اسم باشد، بلکه واقعاً یک دولت می‌باید حکام و مدیرانی یا سربازانی برای تسخیر اراضی گسیل دارد. هردولتی موظف بود که قبلاً به سایرین اخطار کند که کدام اراضی را از آن خود



می‌داند [پالم، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۳۳] تا از مشاجرات احتمالی جلوگیری شود. [لینل فیلد، ۱۳۶۶: ۱۷۲].

به این ترتیب، بعد از این کنگره که به ابتکار بیسمارک از ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۵ تشکیل شد [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۹۲]، تقسیم آفریقا در مقیاس وسیع شروع شد و طی چند سال، همگی قاره آفریقا تحت سلطه‌ی اروپاییان قرار گرفت [پیشین].

اصطکاک منافع فرانسه با آلمان و ایتالیا در آفریقا

مبارزه به‌خاطر تصرف آفریقا در ربع آخر قرن نوزدهم آغاز شد و دولتی انگلیس، فرانسه، اسپانیا، آلمان، پرتغال، بلژیک و ایتالیا، مبارزه شدیدی را به‌منظور تصرف مستعمرات آغاز کردند [نکروله، ۱۳۵۶: ۳۴]. در رقابتی که میان دول اروپایی برای ایجاد مستملکات در آفریقا شروع شد، آلمانی‌ها دیرتر از سایرین وارد میدان شدند و بیسمارک با بی‌میلی تن به این کار داد. در سال‌های بعد از ۱۸۸۰، تمامی استدلالاتی که در مستملکه‌داری وجود داشت، در آلمان رایج شده بودند (همانند ضرورت ایجاد بازارهای جدید، تهیه‌ی جا برای مهاجرین آلمانی، به‌کار انداختن

سرمایه در مناطق حاره‌ی آفریقا) و آن‌ها به فکر ایجاد متصرفاتی کمربند مانند از مشرق به مغرب به دور آفریقا بودند. انگلیسی‌ها هم در فکر کمربندی از شمال به جنوب، از قاهره تا دماغه‌ی امید نیک بودند [پالم، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۳۷-۱۱۳۶]. در عرض ۱۵ سال، از ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۰، روابط دول اروپایی چنان به وخامت گرایید که چیزی نمانده بود، میان آن‌ها جنگ در گیرد [همان، ص ۱۱۳۵]. این رقابت به جایی رسید که در سال ۱۹۰۰ «لیبریا» و «اتیوپی» تنها کشورهای مستقل این قاره محسوب می‌شدند [لیدز، ۱۳۶۸: ۱۸۲]. بالاخره تلاش و رقابت برای توسعه‌ی متصرفات در آفریقا، یک رشته خصومت‌های جدی به‌ویژه میان بریتانیا و فرانسه، بریتانیا و آلمان، و فرانسه و ایتالیا به‌وجود آورد [کاف و...، ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۶]. و عاقبت رقابت بر سر غنائیم آفریقا، روابط بین‌المللی را خصمانه کرد و موجبات بروز بحران‌ها را فراهم آورد [پالم، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۴۰].

تونیس

فرانسه قدرت استعماری مسلط در منطقه‌ی شمال صحرا بود. سابقه‌ی

منافع فرانسه در این منطقه به اوایل قرن ۱۹ برمی‌گردد. در سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۶۹، فرانسه الجزایر را فتح کرده بود و بعدها از آن به عنوان پایگاهی برای پیشروی از طرف شرق به تونس، از طرف جنوب به داخل در آن سوی صحرا و سرانجام از طرف غرب به مراکش سود جست [گاف و... ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۶]. تونس در قرن ۱۹، توسط حکومت ضعیف «بیک‌ها» (بای) تحت نظارت غیر جدی عثمانی اداره می‌شد که این وضع به فرانسه فرصت داد تا در آنجا دخالت کند [همان، ص ۷۷]. علت این که فرانسه به تونس لشکر کشید، تشویقات آلمان بود. بیسمارک برای اطمینان از حفظ شکاف موجود بین ایتالیا و فرانسه و از بین بردن تردید رهبران ایتالیا در مورد اتحاد با آلمان و همچنین برای بازداشتن فرانسه از اندیشه‌ی ایالات از دست رفته (آلزاس و لرن)، سعی کرد فرانسه را متوجه تونس کند که حوزه‌ی ایتالیا محسوب می‌شد.

بیسمارک قباله فرانسوی‌ها گفته بود: «تونس میوه‌ی رسیده‌ای است که شما فرانسوی‌ها باید آن را بچینید.» این کار علاوه بر آن که فعالیت فرانسه را متوجه خارج از اروپا می‌کرد، این کشور را با ایتالیا که از قدیم در تونس به فعالیت مشغول بود، درگیر می‌ساخت [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۸۱]. به این ترتیب، **روستان**، کنسول فرانسه در ۱۸۷۵ به تونس رفت و توانست بر ایتالیایی‌ها که از قبل استحکاماتی در آنجا داشتند، پیشی بگیرد. ژول فری، نخست‌وزیر وقت فرانسه، به بای تونس فشار آورد و بای در ۱۲ مه ۱۸۸۱، پیمان «باردو» را امضا کرد که به فرانسه اختیار حمایت و اصلاح تونس را می‌داد [مازاویه، سوشال، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۲۱-۴۲۴].

بعد از امضای قرارداد «بارو»، بای تونس حق امضای هیچ‌گونه قراردادی را با کشور ثالثی نداشت. [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۸۱].

ایتالیا که مدعی ادامه‌ی امپراتوری روم باستان بود، تصرف تونس (کارتاز) را حق خود می‌دانست [خیراندیش، ۱۳۸۱: ۳۴۶]. بنابراین ایتالیا چون خود را وارث امپراتوری روم می‌دانست، همواره می‌خواست، منطقه‌ی مدیترانه را جزو تیول خود گرداند و در سواحل جنوبی مدیترانه برای خود پایگاه‌هایی داشته باشد. تاریخ قرن بیستم، ۱۳۸۱: ۱۰۳]. به این ترتیب در پایان قرن ۱۹ علی‌رغم تلاش ایتالیا برای دست‌یابی به تونس، این کشور تحت‌الحمایه‌ی فرانسه شد؛ اگرچه شجعی از یک حکومت تونس‌ی هم‌چنان وجود داشت [گاف و... ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۷]. ایتالیا خشمگین از اشغال تونس به دست فرانسه، در سال ۱۸۸۲ به اتحاد اتریش و آلمان پیوست و اتحاد مثلث شکل گرفت. این به معنای آن بود که انزوای فرانسه در اروپا کامل بود، زیرا در این میان، مناسبات این کشور با انگلیس هم (که در آخر به تفاهم دوستانه منجر شد) در وقایع مصر فروپاشید [مازاویه و سوشال، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۲۱-۴۲۲].

مراکش و کنفرانس الجزایر (الجزیره)

تصرف مراکش، آخرین دستاورد فرانسه در شمال آفریقا بود [گاف و... ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۷]. که آن را در سال ۱۹۱۲، تحت‌الحمایه خود

کرد [دولاندلن، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۶۸]. اروپایی‌ها به دلیل اهمیت سوق‌الجیشی مراکش به آن توجه داشتند. [خیراندیش، ۱۳۷۶: ۳۴۶]. این در شرایطی بود که مراکش یک پادشاهی مستقل و گرفتار مشکلات داخلی خود بود [گاف و... ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۷]. مراکش و اتیوپی تنها دو کشور مستقل آفریقا در آستانه‌ی قرن بیستم بودند. نوگرایی در مراکش مورد علاقه‌ی **عبدالعزیز** بود که در سال ۱۸۹۴ به جای پدر خود حسن نشسته بود. اما نوگرایی با بافت فرهنگی و قبیله‌ای مراکش سازگاری نداشت و باعث شورش‌های زیادی شد و فرانسه به بهانه‌ی سرکوب شورشیان به مداخله در مراکش پرداخت [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۰۹]. در حالی که بریتانیا و فرانسه (در تفاهمی دوستانه) به هم نزدیک می‌شدند، سیاست آلمان این شد که اتفاق دوستانه را بگسلد. [مازاویه و سوشال، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۳۵]. در واقع وقتی که آلمانی‌ها خود را محصور می‌دیدند (به واسطه اتحاد فرانسه و روسیه)، طبیعی بود که بر اثر تمایل انگلیس به جرگه‌ی اتفاق روس و فرانسه، نگران شوند. به همین دلیل دولت آلمان در صدد برآمد این جرگه را به محک امتحان بکشد و ببیند که این رشته تا چه اندازه قوی است [پالممر، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۷۶]. پس در مارس ۱۹۰۵، **کایزر** از «طنجه» دیدن کرد و طی نطق تحریک کننده‌ای درباره‌ی استقلال مراکش گفت که آلمان هیچ قدرتی را سوازی قدرت عثمانی در مراکش به رسمیت نمی‌شناسد. به عبارت دیگر، توافق فرانسه و انگلیس به فرانسه هیچ حق خاصی در مراکش نمی‌بخشید. کایزر به امید سود بردن از ضعف متحد فرانسه یعنی روسیه، خواستار کنفرانسی برای حل مسئله مراکش شد و اصرار ورزید [مازاویه و سوشال، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۳۵]. آلمان خود نمی‌خواست فرانسه را از مراکش بیرون کند یا حتی خود مراکش را تصرف کند [پالممر، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۷۶]. در کتاب «تحولات روابط بین‌الملل» در این زمینه چنین آمده است: «و در صورت تصرف مراکش، به منابع آلمان هیچ خدشه‌ای وارد نمی‌شد.» صدراعظم آلمان، **بولو** در خاطرات خود چنین نوشته بود: «اهمیت منافع اقتصادی کشور، در مراکش نبود که مرا وادار به مقاومت در مقابل امپراتور کند. جنگ فرانسه را هم نمی‌خواستیم، زیرا امکان داشت هر جنگی در اروپا به جنگ جهانی مبدل شود. قصد داشتم فرانسه را بترسانم و... و به سیاست تهاجمی فرانسه پایان دهم و...» [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۱۰].

بیسمارک شخصاً تصرف مستملکات آفریقایی را کار پوچی می‌دانست، ولی در برابر فشارهای تازه‌وارد شده حساس شده بود [پالممر، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۳۱]. بنابراین برای حل این اختلافات، کنفرانسی در **الخئیراس (الجزیره - الخضراء)** برپا شد، ولی برخلاف انتظار آلمان، اکثر شرکت‌کنندگان در آن از ادعای فرانسه مبنی بر داشتن وضعی خاص در مراکش پشتیبانی



آغاز جنگ. زنی که همسرش را بدرقه می کند. بسیاری همچون او نمی دانستند که جنگ سالها به طول خواهد انجامید.

کردند [کندی، ۱۳۷۱: ۱۹۰]. پس این کنفرانس با شرکت ۱۲ قدرت بزرگ جهان گشایش یافت، ولی مصوبات آن بر وفق مراد آلمان نبود [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۱۱]. این کنفرانس از ادعای فرانسه نسبت به مراکش طرف‌داری کرد و تنها دولتی که در این کنفرانس با آلمان اتفاق نظر داشت، اتریش بود. انگلیسی‌ها که از تاکتیک‌های سیاسی آلمان ناراحت شده بودند، با ثبات قدم بیشتری از فرانسویان حمایت کردند و یک‌سال بعد، سوءظن نسبت به آلمان، انگلیس را وارد به آشتی با روسیه کرد (اتفاق مثلث). در نتیجه کوشش آلمان برای برهم زدن توافق انگلیس و فرانسه باعث تحکیم اتحاد آن‌ها شد [پالمر، ۱۳۸۳: ۱۱۷۷-۱۱۷۶]. طی کنفرانس، فرانسوی‌ها نه تنها از حمایت بریتانیا که از حمایت **تئودور روزولت** نیز برخوردار بودند و ایالات متحده به این‌گونه، نخستین بار مستقیماً در امور اروپا مداخله کرد. حتی ایتالیا با آن‌که متحد آلمان بود، طرف فرانسه را گرفت. [مازاویه و سوشال، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۳۵]؛ چون فرانسه رضایت ایتالیا را برای سلطه بر مراکش در مقابل آزادی عمل ایتالیا در لیبی، جلب کرده بود [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۱۰-۱۰۹] و انگلیس در امتیازات قبول سلطه‌اش بر مصر، و اسپانیا در مقابل تصرف قسمت‌هایی از شمال و جنوب مراکش، حقوق فرانسه را در مراکش به رسمیت شناختند [همان، ص ۱۱۰].

بحران اقادیر (آقادیر - آگادیر)

سلطان و نیز متهم بودن او به کمک به استقرار سلطه‌ی فرانسه در مراکش، نارضایتی‌ها زیاد شده بود. جانشین او (مولا حافظ) نیز سیاست وی را در پیش گرفت. رفتارش زمینه‌ی هرج و مرج را فراهم کرد و بهانه‌ای به دست فرانسه داد تا به دخالت در آن کشور بپردازد. قتل یک پزشک فرانسوی و سپس قتل‌عام کارگران اروپایی در سال ۱۹۰۸، به فرانسه بهانه داد تا وارد خاک مراکش شود. در سال ۱۹۱۱، آلمان هم بهانه‌ی مناسبی پیدا کرد: در شورش‌هایی که علیه مولا حافظ رخ داد، جان اروپاییان به خطر افتاد [همان، ص ۱۱۸].

ناتوانی فرانسه در پایان دادن به شورش سبب شد که آلمانی‌ها برای حفظ منافع خود یک کشتی جنگی به اقادیر بفرستند [لیتل‌فیلد، ۱۳۶۶: ۱۷۳]. دیری نگذشت که معلوم شد، غرض واقعی آلمانی‌ها به اصطلاح نوعی گردنه‌گیری سیاسی بوده است [پالمر، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۷۸]. آلمانی‌ها به ازای جبرانی در کنگو فرانسه، به حمایت فرانسه از مراکش تن دادند [مازاویه و سوشال، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۳۷] و فرانسه نیز قسمتی از اراضی استوایی خود را به آلمان واگذار کرد [لیتل‌فیلد، ۱۳۶۶: ۱۷۳]. سرانجام آلمان تنها با به‌دست آوردن سرزمین‌هایی در شاخ آفریقا، حاضر شد به تصرف مراکش توسط فرانسه رضایت دهد. [خیراندیش، ۱۳۷۶: ۱۳۷۶].

بعد از بحران مراکش، هنوز خطر کاملاً رفع نشده بود که باز صلح در مراکش به مخاطره افتاد [مازاویه و سوشال، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۳۷]. قبل از اتفاق افتادن این بحران (۱۹۱۱)، دولت‌های مقتدر اروپایی در کنفرانس الجزایر (۱۹۰۶) توافق کرده بودند که مراکش به‌صورت مستعمره در نیاید، اما اسپانیا و فرانسه به تجهیز نیروهای مراکش در برابر دول متخاصم پرداختند [تاریخ ایران و جهان در قرن بیستم، ۱۳۸۱: ۸۹]. به‌علاوه، فرانسه نیروهای خود را به کازابلانکا (دارالبیضا) فرستاد. [مازاویه و سوشال، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۳۷]. از زمان کنفرانس الجزایر، فرانسویان مدام نفوذ اقتصادی خود را در مراکش توسعه می‌دادند [لیتل‌فیلد، ۱۳۶۶: ۱۹۸]. تا جایی که فرانسه با دادن وامی معادل ۶۲/۵ میلیون فرانک طلا به مراکش، بر صادرات و واردات این کشور تسلط یافت؛ چون قرار بود بازپرداخت این وام از محل گمرکات مراکش تأمین شود و در همین سال (۱۹۰۴) بود که فرانسه پیشنهاد اصلاح امور مالی و نظامی و در حقیقت طرح قیمومت مراکش را تسلیم سلطان کرد [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۱۰].

درباره‌ی ریشه‌های بحران می‌توان گفت، در کنفرانس الجزایر پیش‌بینی نشده بود که در صورت بروز بحران در داخل کشور، آیا فرانسه حق مداخله دارد یا نه. و با توجه به ضعف حکمرانی

۳۴۶]. در ضمن قرار شد که اگر بلژیک در صدد فروش کنگو خود برآید، علی‌رغم آن‌که حق خرید در کنفرانس برلین به فرانسه واگذار شده بود، فرانسه بدون توافق آلمان، عملی انجام ندهد [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۱۹]. و فرانسه در ازای حاکمیتی به وسعت ۳۰۰ هزار کیلومتر بر مراکش، پذیرفت که کامرون هم مستعمره‌ی آلمان باشد [تاریخ ایران و جهان در قرن بیستم، ۱۳۸۱: ۸۹]. اما دستاوردهای فرانسه در مراکش، آشکارا بر از دست رفته‌هایش در کنگو می‌چربید [مازایوه و سوشال، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۳۷].

به این ترتیب، مراکش به مدت ۴۴ سال تحت تسلط استعمارگران فرانسوی به سر برد و برای ۴۴ سال نیز علیه معاهده‌ی قیمومت سال ۱۹۱۲ که کشور را به مستعمره‌ی فرانسه تبدیل کرده بود، به مبارزه‌ی دشواری دست زد [براگینسکی، ۱۳۵۲: ۴۲]. در هر دو کشور تونس و مراکش، سلاطین محلی با جنبش استقلال‌طلبانه‌ی مردم روی موافق نشان دادند و این در اوضاع الجزایر نیز مؤثر واقع شد [پیرن، ۱۳۵۷، ج ۵: ۱۴۶۱]. تا این‌که مندرس فرانس، رئیس الوزرای وقت فرانسه با رسمیت شناختن استقلال مراکش و تونس، قسمت مهم گرفتاری فرانسه در شمال آفریقا را از میان برداشت. [صدر، بی‌تا: ۱۳۸].

به این صورت، سیاست خارجی آلمان نتیجه‌ی معکوس به‌بار آورد. نه تنها باعث تحکیم روابط فرانسه و انگلیس، بلکه موجب نزدیکی انگلیس و روسیه و بسته شدن «اتفاق مثلث» و ایجاد بحران‌های اقادیر، بالکان و... شد و زمینه را برای جنگ جهانی اول آماده ساخت [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۱۳].

پی‌نوشت

۱. جنگ فرانسه و آلمان دو علت داشت: اولاً اراده‌ی بیسمارک در اتمام وحدت آلمان به‌وسیله‌ی الحاق ممالک جنوبی به ممالک مجتمعه‌ی شمالی که برای موفقیت در این کار لازم بود، احساسات ضدپروس را در ممالک جنوبی، تحت تأثیر احساس قوی‌تر که کینه نسبت فرانسه، دشمن ارثی باشد، خاموش شد. ثانیاً خط‌های دولت فرانسه که نتوانست در موقع مساعد اقدام کند و در صورتی که مصمم به صلح بود، تظاهرات جنگجویانه می‌کرد [ماله، ۱۳۶۷: ۳۳].

۲. چون آلمانی‌ها آن‌را بغرنج می‌دانستند. تاریخ جهان نو، جلد دوم، ص ۱۱۷۳.

۳. اما بیسمارک فهمید که همزیستی رسمی بین روس و اتریش در یک اتحاد ممکن نیست. از این‌رو بین روسیه و اتریش، اتریش را انتخاب کرد [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۸۷].

۴. با فرانسه در سال ۱۸۹۸ بر سر واقعه‌ی فاشودا و سودان، با روسیه بر سر رقابت بر سر ایران و افغانستان و شرق دور، و با آلمان بر سر به‌دست آوردن تفوق گذشته‌ی خود در تجارت [لینتل فیلد، ۱۳۶۶: ۱۸۸].

۵. کنگو فرانسه بین کنگو بلژیک و کامرون قرار داشت [نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۱۹].

منابع

۱. براگینسکی، م. بیداری آفریقا. ترجمه‌ی جلال علوی‌نیا و امیرحسین رضوانی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۵۲.
۲. پالم، رابرت روزول. تاریخ جهان (نوج ۲). ترجمه‌ی ابوالقاسم طاهری. امیرکبیر، تهران. ۱۳۸۳.
۳. پیرن، ژاک. جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر (ج ۵). ترجمه‌ی رضا مشایخی. مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، تهران. چاپ دوم، ۱۳۵۷.
۴. تاریخ ایران و جهان در قرن بیستم (کتاب اول). انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران. تهران. ۱۳۸۱.
۵. تیلر، ای. جی. بی. عظمت و انحطاط اروپا. ترجمه‌ی هرمز عبداللهی. انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۰.
۶. خیراندیش، عبدالرسول. تاریخ جهان. شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران. تهران. ۱۳۷۶.
۷. دولاندن، ش. تاریخ جهانی (ج ۲). ترجمه‌ی احمد بهمنش. مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. ۱۳۷۰.
۸. صدر، حسن. استعمار جدید. سازمان انتشارات جاویدان. تهران. چاپ هفتم. [بی‌تا].
۹. کندی، پال. ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ. ترجمه‌ی محمد قائم شرقی، (دکتر) ناصر موفقیان و اکبر تبریزی. انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. تهران. ۱۳۷۱.
۱۰. گاف، ریچارد؛ ماس، والتر؛ نزی، جنیس؛ آپشور، جیوا. تاریخ مختصر قرن بیستم (ج ۱). ترجمه‌ی خسرو قدیری. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول. ۱۳۷۲.
۱۱. لیتل فیلد، هنری. تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد. ترجمه‌ی فریده قره‌چه‌داغی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۶.
۱۲. لیدز، سی. آ. تاریخ معاصر جهان. ترجمه‌ی همایون حنیفه وند مقدم. انتشارات پگاه. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۸.
۱۳. مازایوه، لویی؛ سوشال، فرانسوا؛... تاریخ جهان نو - روزگار نو (ج ۲). ترجمه‌ی امیرجلال‌الدین اعلم، سروش. تهران. چاپ اول. ۱۳۸۳.
۱۴. ماله، الیر. تاریخ قرن نوزدهم. ترجمه‌ی میرزا حسن خان فرهودی. نشر دنیای کتاب و نشر علم. تهران. ۱۳۶۷.
۱۵. نکرومه، قوام. آفریقا باید متحد شود. ترجمه‌ی (دکتر) محمد توکلی. انتشارات مروارید. تهران. چاپ دوم. ۱۳۵۶.
۱۶. نقیب‌زاده، (دکتر) احمد. تحولات روابط بین‌الملل (از کنگره وین تا امروز). نشر قومس. تهران. چاپ سوم. ۱۳۷۲.
۱۷. نهر، جواهر لعل. نگاهی به تاریخ جهان (ج ۲). ترجمه‌ی محمود تفصلی. امیرکبیر، تهران. چاپ سوم. ۱۳۴۶.